نگاهي به مجموعه داستان " اين سوي رودخانه اودر "نوشته يوديت هرمان مترجم :محمود حسيني زاد

**منتقد : ضيا رشوند**

**اين مجموعه داراي 5 داستان كوتاه به نام هاي "هيچ چيز جز ارواح ، اين سوي رودخانه اودر،مرجان هاي سرخ ، دوربين و پايان چيزي " مي باشد داستان ها تم روان شناسي آدم ها دركنش بين خود و اطرافيان .**

**محورهاي اصلي داستان هاي هرمان عبارتند از :**

* **تجربه هاي زندگي آدميان ،فرصت هاي ازدست رفته ،هم در زندگي هم درعشق .**
* **زندگي نسل جوان آلماني در دنياي " جهاني شده "به تعبير نويسنده : همه چيز داري ، اما مي داني كه دست آخر هيچ نداري .**
* **تنهايي كلافه كننده آدمها در زندگي ،گاه خودخواسته و بيشتر ناخواسته .**
* **شهامت انتخابي كه نداشتيم و ترديدهايي كه نشان داده ايم و....**

**من اولين كتابي است كه از هرمان را مي خوانم .بايد اعتراف كنم داستان هايش مرا علاقه مند كرده كه ديگر كتابهايش را بخوانم**

**دراين يادداشت نقد ادبي ، درباره چهار داستان مجموعه به نام هاي: " هيچ چيز جز ارواح ،دوربين ،مرجان هاي سرخ و پايان چيزي "**

**به اختصار نظراتم را اشاره مي كنم .اميدوارم كه يادداشتم بهانه اي براي خواندن بيشتر داستان هاي اين نويسنده بشود**

* **هيچ چيز جز ارواح**

**اولين داستان مجموعه است ،روايت آدمها درآوستين و هتل اينترنشنال ،به همان ميزان كه هتل و آوستين پر راز و مبهم اند آدمهاي داستان هم عجيب و غريب ، به نظر مي رسند .رفتار فليكس كم حرفي اش ، الن و پرحرفي و كنجكاوي اش ، زن چاق شكار ارواح و بادي تعميركارگر جاده هاي آوستين .هرچند ابتداي داستان انتظار شنيدن ،خبرهايي از ارواح درهتل مي رود به مرور كه داستان پيش مي رود ،مساله ارواح كم رنگ و به حاشيه رانده مي شود .آدمهاي داستان مهم مي شود**

**راوي دوست دارد از چهارشخصيت داستان بگويد . الن و فليكس تازه ازدواج كرده اند در آغاز تجربه زندگي مشترك اند اما بادي ، سرشار از تجربه و عشق به خانواده و همسر و كودكش هست.درپايان داستان مي بينيم شكارچي ارواح مجموعه عكس هايي كه داراي نشانه هايي از وجود ارواح هست را نشان مي دهد .هرچند تكنولوژي به شكار ارواح آمده اما آدمها غافل از اين هستند كه با ارواح هتل در كنش واكنش اند و اين چيزي است در داستان خودرا نشان مي دهد**

* **پايان چيزي**

**آخرين داستان مجموعه هستش . داستاني كه پيري و افتادگي مادربزرگ همچون تراژدي دربرابر خواننده قرار مي گيرد .داستان از يك سو تاكيد بر تنهايي انسان به وقت پيري دارد حتي پسرش كه از ويلا حال مادر و مادربزرگ را مي پرسد بدون دلخوري با اشتياقي گوشي را به دست مي گيرد و مي گويد : خوبه همه چيز خوبه . اين قسمت نمايش مهر مادرانه در برابر بي مهري فرزندش خوب توصيف شده است . دو داستاني كه مادر بزرگ از بچه هايش مي گويد قابل تامل است بر معماي داستان راوي مي افزايد رد قطار و جا ماندن پسر دربين گلهاي آفتابگردان مارا با اين سوال مواجه مي كند واقعيت است يا خيال ؟ يا هدف قراردادن چشم خواهر توسط برادر همين است.آخر داستان گرفتارشدن مادربزرگ در آتش و رقص او پايان تمام دلبستگي ها و رها شدن هاست كه مخاطب را ميخكوب مي كند**

* **دوربين**

**داستان فانتزي خوبي است .ماري هنرمند كوچولويي را كه شهرت دارد مي پسندد و دوست دارد عشقش را نثار او كند اما هنرمند از آنجاكه همه چيز را از دريچه هنر مي بيندعشق با ماري را با برنامه كامپيوتري كه به دوربين مجهز است درقالب بازي و شكلك هايي به نمايش مي گذارد بوسه بر لب هاي ماري در بازي كامپيوتر ماري است كه بوسه مي گيرد به نقل از داستان " درتصوير صورت هنرمند به صورت ماري چسبيده و آرام بالا و پايين مي رود صورت ماري عقب مي رود و ماري چشم باز مي كند سياه و سفيد .**

**دوربين در استعاره تكنولوژي مسلط است كه همه چيز را به تسخير درآورده حتي عشق را ئاين جانكاه است .**

* **مرجان هاي سرخ**

**يكي از داستان هاي بسيارخوب مجموعه است ، داستان پرازقصه و نوستالوژيك و خاطره است.شخصيت اصلي داستان مادرمادربزرگ است .اوكه ساكن روسيه است غالبا ماه ها درخانه تنهاست .در نبودن هاي طولاني پدرپدربزرگ كه بخاري ساز است ،عاشق سرگه يويچ مي شود و مرجان هاي سرخ را ازش هديه مي گيرد . ديدن مرجان هاي سرخ توسط پدرپدربزرگ نقطه اوج و فرود داستان است . خبر كشته شدن پدر پدربزرگ توسط رقيب عشقي اش ،سرگه يويچ و متواري شدن مادرمادربزرگ به آلمان و درنهايت به ارث رسيدن مرجان هاي سرخ به راوي ...مارا با موقعيت هاي متفاوتي روبه رو مي كند .دراين داستان تنهايي و خيانت همديگر را توجيه مي كنند. آدم ها غالبا تنهاهستند حتي از خودشان هم خوششان نمي آيد.**